

از پناهجویانی که آسیب روانی دیده‌اند، مراقبت کافی نشده است

در نامه منتشره که از طرف آژانس حقوق بنیادی اتحادیه اروپا روز جمعه به نشر رسید، آمده است که بسیاری پناهجویانی که در زادگاه‌شان مورد شکنجه قرار گرفته و یا دچار آسیب‌های روانی بوده‌اند، در شماری از کشورهای اروپایی مورد توجه اندک قرار گرفته‌اند. این نامه می‌رساند که در برخی موارد حتی "عذاب‌هایی را که این پناهجویان دچار شده‌اند" مورد تشخیص قرار نگرفته است. آنان در بخشی از این نامه تأکید کرده‌اند که با رسیدن چنین افراد به کشورهای اروپایی، به نیازهای اساسی آنان اصلن توجه صورت نگرفته است.

این آژانس هشدار داده است، در صورت عدم توجه به چنین چالش‌ها، احتمال آسیب دیدگان و خانواده‌های آنان در درازمدت تحت فشار قرار گرفته و ممکن دست به خودکشی نیز بزنند. حقوق دانان این آژانس اظهار داشته اند که کاغذپرانی گسترده و عدم اطمینان از مراحل بررسی پرونده پناهجویان و شرایط ضعیف پذیرش می‌تواند بر وخامت وضعیت زندگی آنان بیشتر از پیش بیفزاید.

نظر به اشاره آنان، دسترسی به معالجه و حمایت روانی از پناهجویان محدود بوده چرا که متخصصین کافی در این بخش وجود نداشته است. از سویی هم گفته می‌شود که تنها در آلمان نزدیک به ۵۶۰۰ پناهجو برای درمان مناسب در مدت یک سال باید صبر کنند.

هفتاد سال منازعه؛ دو کشور و دو راهکار



کج — توغل

بسیاری از سیاسیون پاکستان، که از اسلام آباد ناراضی‌اند، تطبیق نسخه‌ی اسلام سیاسی را در مورد کشورهای همسایه به نقد گرفته و آن را بهانه‌ی غرض پوشش اغراض سیاسی پنجابی‌هایی بر سر اقتدار در پاکستان می‌دانند. همانند آن در افغانستان، اکثریت قریب به اتفاق ناراضیان از حکومت متمرکز در کابل، از دامن زدن مسایل قومی در پاکستان و یا از داعیه‌ی منازعه خط دیورند حمایت نمی‌نمایند. نگاه این لایه مؤثر اجتماعی در افغانستان، این دو داعیه را دو روی یک سکه پنداشته و آن را بهانه‌ی جهت استتار تمایلات توسعه طلبانه‌ی قومی و به ویژه پشتون‌های بر سر اقتدار در کابل می‌دانند.

۲

از بسته شدن مرز تورخم پاکستان بیشتر از افغانستان متضرر می‌شود

مقام‌های وزارت تجارت و صنایع کشور می‌گویند از بسته شدن مرز میان افغانستان و پاکستان بیشتر پاکستان ضرر می‌کند و اکنون افغانستان از طریق بندرهای دیگر نیز می‌تواند کالاهای مورد نیاز خود را وارد کند.

مسافر قوقندی سخنگوی وزارت تجارت و صنایع کشور به رسانه‌ها گفته است: اکنون افغانستان از طریق بندرهای دیگر کالاها و موادهای اولیه موردنیاز خود را وارد می‌کند و تنها به بندرهای تجارتي پاکستان متکی نیست.

جان خان الکوزی معاون اتالیق‌های تجارت و صنایع کشور نیز این حرف را تأیید کرده و گفته است در نتیجه تخمین‌های انجام شده از مسدود شدن بندر تورخم هر روز به افغانستان و پاکستان ۴ میلیون دالر ضرر وارد می‌شود و اما پاکستان بیشتر از این متضرر خواهد شد.

پس از حمله انتحاری در شنبه گذشته در زیارت صوفی‌ها در ایالت سند پاکستان مرز تورخم از سوی پاکستان بسته شد و تاکنون باز نشده است. عمر زاخیلوال سفیر افغانستان در آن کشور در زمینه بازشدن مرز میان دو کشور گفته است؛ گفتگوها جریان دارد و به طور تدریجی مرز تورخم باز می‌شود و پاکستان توافق کرده که ممانعت را برای ورود مریضان و افراد مسن بر می‌دارد. پاکستان درحالی مرز خود را با افغانستان بسته است که سالانه ۹۰۰ میلیون دالر به افغانستان واردات دارد.

۱۰ پولیس و یک زن در حمله داعشی بر مسجد جوزجان کشته شدند

یک مقام افغان در ولایت جوزجان گفت که تروریستان گروه خودخوانده "دولت اسلامی" یا داعش بر مسجدی در این ولایت حمله کرده و ۱۰ افسر پولیس و خانم یک فرمانده پولیس را کشتند.

محمدرضا غفوری سخنگوی والی ولایت جوزجان در شمال افغانستان روز شنبه به خبرگزاری اسوشیتدپرس گفت که این افسران پولیس زمانی مورد کمین شورشیان این گروه تروریستی قرار گرفتند که روز جمعه بعد از نماز از مسجد بیرون می‌شدند.

خانم یک فرمانده پولیس پس از آنکه از حمله بر شوهرش با خبر شد به محل حادثه رفت و مورد حمله قرار گرفت. سخنگوی والی جوزجان گفت که این بانو نیز در محل جان باخت.

مقامات امنیتی افغانستان همواره از تضعیف این گروه تروریستی در پی عملیات‌های گسترده شان در شرق افغانستان خبر می‌دهند، اما اخیراً این گروه حملاتی را در شمال افغانستان نیز انجام داده است.

احمدشاه کهزاد

دشت برچی؛ فراموش گاه حاکمان خودی و بیگانه



معضل بیکاری در افغانستان یک امر فراگیر و عمومی بوده و در کنار عوامل متعدد، عوامل تاریخی نیز می‌تواند داشته باشد. اما آنچه شایان توضیح بوده این است که هدف از ذکر عوامل تاریخی در این جا؛ معضل بیکاری در ذات خود نه، بل شغل کراچی کشی و تعدد کراچی کش‌های ساکنان دشت برچی می‌باشد. با توجه به شناختی که من از جغرافیای کابل دارم، متیقن‌ام که در هیچ نقطه شهر کابل، ما شاهد چنین آمار درشت سالمندان کراچی کش نمی‌باشیم. امروزه، اکثریت قریب به اتفاق کراچی کش‌هایی که پا به سن گذاشته‌اند متعلق به نسل‌های گذشته دست کم یک نسل قبل از مااند، دقیقن نسلی که از جنگ متأثر گردیده و خاطره تلخ آن روزهای سیاه در اذهان‌شان هنوز هم سنگینی می‌کند و یا به سخن دیگر، این جماعت، متعلق به دورانی‌اند که در درازای تاریخ، بیش‌ترین بار بی‌عدالتی، بی‌انصافی و ظلمت را از آدرس‌های خودی و بیگانه بردوش‌شان احساس کرده‌اند.

صفحه‌ی ۳

برخلاف تصور رایج، در میان انبوهی از مشکلات عدیده‌ی ساکنان دشت برچی نظیر بندش جاده شهید مزار، کوچ‌های ماریچ و گل آلود و در اغلب موارد کمبود آب و برق آن، ارقام درشت سالمندان بیکار که شغل کراچی کشی دارند برای خودم یک مسئله و یک مشغله ذهنی است و اهمیت این مسئله به قدری است که به قلم زدن آن می‌آرزو، آمار درشت و رقم فزاینده‌ی سالمندان کراچی کش ساکن در دشت برچی با چهره‌های غبارآلود که اکثرن پا به سن گذاشته‌اند، برای من بیشتر قابل مکت، غمناک و جانسوز است.

به هرروی، با توجه به قرائن و گذشته‌های دور فکر می‌کنم که بحران بیکاری و پدیده فقر در کشور و در غرب کابل، دست کم ریشه در این سه عوامل می‌تواند داشته باشد.

اول: عوامل تاریخی

در این شکی وجود ندارد که بیکاری یک پدیده جهانی و

حمایت برونی و دوام غیر مشروع حاکمیت‌ها در افغانستان



زده، آن آمار و ارقام هیچ‌گاه نتوانسته از صداقت و اعتبار بالا برخوردار گردد.

قدرت‌های شکل گرفته در کابل یا دیگر ولایات، اغلب میزان قدرت‌شان به مقدار حمایت مالی از برون ارتباط داشته و به آن پیمان‌ه نتوانسته برایش حدود و ثغور اجتماعی و یا جغرافیای ایجاد نماید. در این معاملات پنهان قدرت‌های درگیر در منازعه اغلب توسط حامیان داخلی‌اش به گروگان گرفته می‌شوند. در کشوری که هیچ‌گاه تولیدات داخلی‌اش نتوانسته در حل مشکل بودجه ملی و توقعات ساختارها مؤثر ثابت گردد، تنها منابع برونی بوده که نتوانسته در شکل‌دهی و سرهم بندی قدرت‌های حاکم در مرکز یا ولایات نقش مؤثر ایفا نماید.

صفحه‌ی ۳

کوهبندی

از سال ۱۸۳۸ تاکنون قدرت‌های برونی برای دفاع از منافع‌شان، برای افراد، شخصیت‌ها، تیم‌ها و رهبران ساختارهای قومی، با تخصیص منابع مالی، هواداران‌شان را در محوریت افراد مشخص تنظیم کرده‌اند.

این گونه حمایت مالی اگر در جریان قریب به دو قرن (۱۷۹ سال) محاسبه گردد، یقینن بالاترین حمایت مالی خواهد بود، که قدرت‌های درگیر منازعه با ساختارهای مورد حمایت‌شان در یک کشور انجام داده‌اند. این گونه حمایت مالی که اغلب پشت پرده و به شکل غیررسمی صورت گرفته، در مجموع از انظار مردم افغانستان پنهان نگهداشته شده است. گهگاهی که بعضی از مقامات مسئول آن منابع به نشر آمار و ارقام دست



گپ مردم

تروریزم، تروریزم است؛ نه مدارا و تکریم

دهاتی

وقایع خون‌بار اخیر در پاکستان نشان می‌دهد، که تروریزم و افراطیت، حتی به کشور مادر و میزبان نیز با ترحم و مدارا برخورد نمی‌نماید. این حملات خشونت‌بار واضح و روشن به کشورهای حامی پیام می‌دهد که تروریزم به دنبال هدفش بوده و برایش جغرافیای حامی و یا محل زادگاهی ارزش و اعتبار ندارد. واقعیت‌ها نشان می‌دهد که گزینه‌ی حمایت از بنیادگرایی دینی، به عنوان وسیله غرض تأمین منافع سیاسی و جهانی، آنچنان‌که جهان غرب را پس از سقوط اتحاد شوروی به بحران غیرقابل حل مواجه کرده است، پاکستان و هر کشور دیگری را نیز به آن مصیبت و دشواری روبرو ساخته و رقبای سیاسی منطقوی و جهانی‌اش را تشویق می‌نماید، تا با مطالعه شکل دیگر از تندروری دینی یا تندروری نژادی و امثال آن به دنبال اهداف کشور مورد نظر را نشانه قرار دهد.

تأمین اهداف سیاسی از مسیر دامن زدن به تندروری و افراطیت، حتی اگر با پوشش دفاع از منافع کلان ملی و اهداف بلندمدت و استراتژیک در نظر گرفته شود، خطرناک بوده و تدروران پس از دسترسی به امکانات مالی و فنی، با سؤاستفاده از امکانات حامیان، در قدم اول می‌کوشند کشور حامی و قابل دسترس را که در جهت سقوط به دامن او از نقطه ضعف‌های جدی رنج می‌برد، هدف قرار داده و به قدرت سیاسی هر چه زودتر در آنجا دست یابد.

دسته‌بندی تروریزم به دسته‌های پیرو یا خودی و گروه‌های مختلف مخالف و غیرخودی، برداشت غلط و نادرستی است که هیچ منطق نمی‌تواند آن را بپذیرد. افراطیت دینی دارای ریشه‌های مشترک فکری و اهداف بلند مدت سیاسی بوده و در برنامه‌ریزی استراتژیک هیچ‌گونه مشکل با هم ندارند.

مشکلی که این دسته‌های افراطی با هم دارند، اغلب متعلق به برنامه‌های کوتاه مدت و مقطعی و یا تعیین هدف در مورد فلان کشور یا جغرافیای بشری بوده و این مشکل تاکتیکی در صورت کسب قدرت در یک نقطه بزودی از جانب دیگر دسته‌ها نادیده گرفته شده و با بازبینی روی اهداف و برنامه کارشان به وحدت و هم نظری می‌رسند. شکل‌گیری امارت اسلامی و بیعت رهبر القاعده با آن و پس از آن نیرومندی داعش در عراق و سوریه و بیعت از شاخ افریقا تا حزب اسلامی حکمتیار در افغانستان از آن راهکار بهترین درس و آموزه‌ی تاریخی است که از عمر آن مدت اندک می‌گذرد.

تروریزم جهانی بدون شک به دنبال سرزمین موعود و احیای حکومت تدرورانه است، این نوع حاکمیت که زمانی در قالب امارت اسلامی و در برهه‌ی دیگر در چوکات دولت اسلامی عراق و شام و یا در این روزها در محور دولت اسلامی در اقصا نقاط کشور بیرق سفید و سیاه بلند کرده‌اند، از نگاه اعتقاد و باورهای تدرورانه و نگاه استراتژیک به دنیای کنونی کوچک‌ترین تفاوت در بینش سیاسی یا در براندازی قدرت‌های موجود جهانی ندارند.

هر کشور و یا هر نهاد و دم و دستگاه سیاسی، که بخواهد با ابزارسازی سیاسی گروه‌های تروریستی، جنگ نیابتی را دامن زده و خود را به هدفش نزدیک بسازد، بیشتر از این‌که خود را فریب داده و با امکانات خود، دشمن را تجهیز نماید، همانند چاه کن در نهایت خود در چاه است.

تروریزم در جریان نیم قرن اخیر با تجارب و آموزه از تلاش‌هایش، اکنون در وضعیت قرار دارد، که هیچ‌گاه جز برای دسترسی به اهداف و منافع مورد نظرش، به گونه‌ی ابزار برای حمایت از منافع فلان کشور یا قدرت خاص در خدمت قرار نمی‌گیرد. اگر کشور یا قدرت منطقوی و جهانی بخواهد از آن به عنوان ابزار در جهت منافع کشوری یا جهانی‌اش بهره‌برداری نماید، در نهایت خود را فریب داده و در دام این پدیده‌ی ویرانگر آنچنان گیر می‌نماید، که رهایی از آن به آسانی ممکن نخواهد بود.

بهترین نمونه پاکستان است که باید از آن درس گرفت و آن را نقد کرد. در غیر آن پیروی از آن الگو، تکرار همان اشتباه خواهد بود، فرق نمی‌کند که آن گزینه را دولت افغانستان یا هر کشور دیگر در پیش گرفته باشد.

هفتاد سال منازعه؛ دو کشور و دو راهکار

در لغمان و پنجشیر و کنر قد راست می‌کند، شدیدن زیر فشار قرار دهد.

تطبیق گزینه‌ی کابل در جریان این همه مدت در مجموع ناکام بوده و هیچ‌گاه نتوانسته، حمایت داخلی در مورد منازعه قومی و حمایت بین‌المللی راجع به حفظ خط دیورند را در پی داشته باشد.

در این اواخر سیاست‌گران کابل را می‌توان به دو قطب تقسیم‌بندی کرد. قطب اولی هم‌چنان خواهان تطبیق آن نظر بوده و روی آن به جدیت پافشاری می‌نمایند و اما قطب دومی که در اوایل شکل‌گیری

حکومت وحدت ملی پای نماینده‌ی سیاسی آن تا دروازه رئیس ستاد ارتش پاکستان و امضای تفاهم‌نامه امنیتی انجامید، عبدالرحمانی اندیشیده و می‌خواهد با بستن آن دوسیه و پذیرش

جغرافیای کنونی پایه‌های حاکمیتش را فقط در جغرافیای کنونی استحکام بخشد، اما این بخش

پس از فشار قطب اول نتوانست روی برنامه‌اش پافشاری و در مقابل آن بایستد. لذا قطب دومی

ناگذیر به پیروی از تطبیق همان نسخه‌ی عنعنوی گردیده و در کنار آن می‌کوشد اگر ناراضیان دیگری هم تولید شود، حمایت گردد.

کابل که در تطبیق راهکارش چشم بین حمایت بیرونی است، از یک نوع تحت‌الحمایگی سیاسی رنج میبرد، که نمی‌تواند جدا از آن‌ها تصمیم بگیرد. اسلام آباد اما برخلاف در تطبیق

برنامه‌هایش مستقل بوده و با دست باز تاکنون توانسته در تطبیق استراتژی‌اش کابل را ناگذیر به واکنش نماید.

جریان هفتاد سال اخیر نشان می‌دهد که این دو کشور فقیر و اما رقیب در جنوب آسیا به هر اندازه با مداخله درون همدیگر بیشتر توجه

نمایند، به همان سطح نه تنها همسایه را بلکه تا سطح مشابه خود را نیز در بحران خود ایجاد کرده درگیر می‌سازد.

بهرتر آن‌ست که هر دو به حاکمیت ملی همدیگر احترام گذاشته و با تکریم به استقلال و تمامیت ارضی همدیگر از راه اندازی بازی‌های

استخباراتی و مداخله پرهیز کرده و بکوشند به جای چشم دوختن به پارچه‌یی از سرزمین همدیگر، به مشکلات متعدد و زخم‌های دیگر

ملت‌شان التیام بخشند.

از دامن زدن مسایل قومی در پاکستان و یا از داعیه‌ی منازعه خط دیورند حمایت نمی‌نمایند. نگاه این لایه مؤثر اجتماعی در افغانستان، این دو داعیه را دو روی یک سکه پنداشته و آن را بهانه‌یی جهت استتار تمایلات توسعه طلبانه‌ی قومی و به ویژه پشتون‌های بر سر اقتدار در کابل می‌دانند.

پاکستان پیش از چسپیدن به داعیه‌ی اسلام سیاسی، همانند کابل روی منازعه درون اقوام در افغانستان تکیه و با گذاشتن انگشت روی اقوام غیرپشتون که کابل با فشار متمرکز روی

اقوام غیرپشتون یک نوع حاکمیت اجباری را تمثیل و با این فشار توانسته آن جغرافیا را در دست داشته باشند، تکیه می‌کرد. ذوالفقار علی بوتو در

دوران وزارت خارجه‌اش به زیرکی تمام آن داعیه را تا سرحدی حمایت کرد، که اشرف قاضی از خانواده منسوب به محمدعیسا قاضی هزاره را در

سازمان ملل، به حیث نماینده پاکستان معرفی و از وی خواست، که هرگاه نماینده افغانستان درون سازمان ملل از داعیه پشتون‌ها حمایت نماید، شما

داعیه‌ی هزارستان مستقل را علم نمایید. بوتو خود جغرافیای افغانستان را یک نوع جغرافیای

سیاسی مصنوعی دانسته و پیش از ابزار سیاسی دینی (اسلام سیاسی) در جواب داعیه پشتونستان

خواهی کابل اعلام می‌کرد، که اگر کشورها برمنبای داعیه‌ی قومی نوسازی گردد، تاجک‌های افغانستان،

به تاجکستان، ازبک‌های آن کشور به ازبکستان و ترکمن‌ها به ترکمنستان وصل و هزاره‌ها نیز

هزارستان خواهند ساخت. در آن‌صورت افغانستان دیگر وجود خارجی ندارد، بوتو با دامن زدن به این

تمایلات نهفته درون اقوام غیرپشتون افغانستان به ویژه داعیه (دا پشتونستان زمونگ) داوودخان را

پاسخ می‌داد. گزینه‌ی کابل که از طریق رادیو کابل و نسخه‌ی اسلام آباد که از چینل رادیوی، هزارگی در کویته

پخش می‌گردید، در نهایت دولت کابل (داوود) را

پاکستان پیش از چسپیدن به داعیه‌ی اسلام سیاسی، همانند کابل روی منازعه درون اقوام در افغانستان تکیه و با گذاشتن انگشت روی

داعیه‌ی اقوام غیرپشتون که کابل با فشار متمرکز روی اقوام غیرپشتون یک نوع حاکمیت اجباری را تمثیل و با این فشار توانسته آن

جغرافیا را در دست داشته باشند، تکیه می‌کرد. ذوالفقار علی بوتو در دوران وزارت خارجه‌اش به زیرکی تمام آن داعیه را تا سرحدی

حمایت کرد، که اشرف قاضی از خانواده منسوب به محمدعیسا قاضی هزاره را در سازمان ملل، به حیث نماینده پاکستان معرفی و از

وی خواست، که هرگاه نماینده افغانستان درون سازمان ملل از داعیه پشتون‌ها حمایت نماید، شما داعیه‌ی هزارستان مستقل را علم

نمایید.

بوتو خود جغرافیای افغانستان را یک نوع جغرافیای سیاسی مصنوعی دانسته و پیش از ابزار سیاسی دینی (اسلام سیاسی) در جواب

داعیه پشتونستان خواهی کابل اعلام می‌کرد، که اگر کشورها برمنبای داعیه‌ی قومی نوسازی گردد، تاجک‌های افغانستان، به تاجکستان،

ازبک‌های آن کشور به ازبکستان و ترکمن‌ها به ترکمنستان وصل و هزاره‌ها نیز هزارستان خواهند ساخت. در آن‌صورت افغانستان

دیگر وجود خارجی ندارد، بوتو با دامن زدن به این تمایلات نهفته درون اقوام غیرپشتون افغانستان به ویژه داعیه (دا پشتونستان

زمونگ) داوودخان را پاسخ می‌داد.

دشت برچی؛ فراموش گاه حاکمان...

با عنایت به گذشته‌های دور و کمترین تعمق به چهره‌های خاک‌آلود، جبین خطخطی و دستان پینه بسته ایشان، گفته می‌شود که این‌ها بجا ماندگان نبردهای فرسایشی درون حزبی و جنگ‌های خانمان سوز قومی بوده و احتمالان شاهدان اصلی و راویان دسته اول رویدادهای نظیر ۲۲ دلو سال ۱۳۷۱ و حادثه تلخ ۲۳ سنبله سال ۱۳۷۳ می‌باشند.

من به رغم این‌که درک عمیق از چند و چون جنگ‌های خانمان سوز دهه ۷۰، از چیستی و چرایی جنگ‌های اتنیکی و درون حزبی و تبعات آن ندارم اما بازخوانی تاریخ، تحلیل و درک از حوادث و رویدادهای گذشته‌های دور را ضروری می‌پندارم، تعجبی ندارد که فراموشی تاریخی که سراپا کُشت و خون است آرامش گذرا و مقطعی خلق می‌کند اما از یاد نبریم که بهای آن سنگین و هزینه سرسام‌آوری را به همراه دارد.

بهر روی؛ فضای برچی از دیرباز کسل، دلگیر و ناخوشایند است، این‌گار برچی فراموش‌گاه حاکمان خودی و بیگانه است، در برچی شغل و حرفه تحریم شده و کراچی کش‌های ساکن در دشت برچی هر چاشت و شام حسرت یک تکه نان خشک را با خود به خانه می‌برند.

دوم: کم‌توجهی و کم‌کاری حاکمان خودی و بیگانه ناگفته پیداست که معضل بیکاری و پدیده فقر در کشور و منطقه تاریخ طولانی دارد. حکومت‌های پیشین در گذشته‌های دور و حکومت وحدت ملی که از عمر آن دو سال و چند ماه می‌گذرد طرح‌ها و برنامه‌های جامع جهت ریشه‌کن کردن و یا دست کم تخفیف در بحران بیکاری در کشور را نداشته است یا به عبارتی دیگر، برای برچیدن بساط بیکاری در کشور، نتوانسته گام‌های عملی بردارد و مقررات سختی برای کاهش پدیده بیکاری وضع و به اجرا بگذارد. موضوع بیکاری در سال‌های اخیر

یکی از چالش‌های اساسی برای حکومت و جامعه بوده و یک تهدید بالقوه و بالفعل تلقی می‌شود. آمار تقریبی نشان می‌دهد که ۴۰ درصد جوانان از بیکاری رنج می‌برند که برای جامعه تبعات منفی و پیامدهای ناگوار اجتماعی، سیاسی و امنیتی می‌تواند داشته باشد. سران حکومت وحدت ملی و در راس آن آقای اشرف غنی در جریان مبارزات انتخاباتی یکی از وعده‌های بزرگ‌شان ریشه کردن بیکاری از کشور و اشتغال‌زایی بود که متأسفانه مانند دیگر وعده‌هایش وجه عملی به خود نگرفته و به فراموشی سپرده شده است.

امروزه، اربابان سیاست جهت رسیدگی به این معضل نه تنها گام‌های عملی و موثر بر نداشته بل سطح بیکاری به شکل بی‌سابقه افزایش یافته است. با توجه به تبعات بیکاری و عدم اشتغال، نیاز است تا دولت توجه جدی نماید. سال پارس نیروی جوان و تحصیل کرده‌ی افغانستان به دلیل بیکاری، ترک وطن کردند و به کشورهای اروپایی و سایر کشورها درخواست تابعیت دادند و مهاجر شدند، ده‌ها هزار انسان این سرزمین بدلیل بیکاری به اعتیاد روی آوردند که جمع بزرگ آن در زیر پل سوخته و مرگ تدریجی را تجربه می‌کنند که متأسفانه دولت به این امر توجهی ندارد و همین‌طور روزانه صدها انسان سرزمین بدلیل نبود کار و وظیفه به صفوف مخالفین دولت نظیر طالب و داعش پیوسته و بر علیه دولت افغانستان می‌جنگند. بهر روی، معضل بیکاری گرچند به متغیرهای متعدد بستگی دارد اما یکی از آن متغیر، بی‌توجهی و بی‌برنامگی حکومت‌های گذشته و ناکارآمد و کم‌کاری حکومت امروز می‌باشد که وضعیت موجوده را به همان حالی که در گذشته‌های دور و نزدیک بود، می‌خکوب کند.

سوم: ناکامی و ناکارایی نظام اقتصاد بازار آزاد تعجبی ندارد اگر گفته شود بحران اقتصادی ۱۹۲۹-۱۹۳۳ نتیجه مستقیم خودسری و آزادی اقتصادی بود که بجز معدود کشورهایی که از نظام سوسیالیستی

حمایت برونی و دوام غیر مشروع...

بندی شده را زیر فشار قرار داده و ثبات دوام‌دار را مانع گردیده است.

دوری مردم از همسویی با نظم فرمایشی سبب گردیده تا بستر اجتماعی در ضدیدت با قانون ساخته و پرداخته از بالا به هر گونه واکنش ممکن دست زده و غیرمشروعیت آن را هر روز گسترش دهد.

قدرت غیرقانونی و بدون مشروعیت مردمی، که خود به بقایش باور و اعتماد ندارد، با استفاده از حمایت منابع برونی تا حد ممکن می‌کوشد، با استفاده از قدرت، منابع مالی و ملکیت ارضی‌اش را توسعه داده و از قدرت به مثابه غنیمت بهره‌برداری نموده و بقایش را با استفاده از آن امکانات بیشتر تضمین نماید.

بدین گونه صدها جریب زمین به زور غصب و به شیوهی غیرقانونی زیر ملکیت افراد و اشخاص قدرتمند قرار می‌گیرد، و یا تجارت قانونی و غیرقانونی در انحصار زورمندان که از برون حمایت می‌گردد قرار گرفته و دسترسی به قراردادهای دولتی و غیردولتی یا چپاول از بانک‌ها و دیگر منابع فقط و فقط در حیظه تصرف حلقات خاص در می‌آید.

منابع برونی که اهداف اصلی آن را دسترسی به اغراض سیاسی و آن هم از هر مسیر و از طریق هر کانال تشکیل می‌دهد، فقط درصد ایجاد حلقات وفادار و متعهد در مورد اهداف‌شان بوده و در این زمینه هیچ‌گاه نمی‌خواهند شفافیت به جای فساد و معامله جاگزین گردد.

از جانب دیگر، از آنجایی که موقعیت جیوپولیتیک کشور و شکل‌گیری قدرتهای بزرگ منطقوی و جهانی، ناگذراند در این نقطه تلاقی حضورشان را داشته باشند،

پیروی می‌کردند نظیر روسیه، دامن‌گیر کشورهای امریکایی، اروپایی و حتا آسیایی که از نظام اقتصاد بازار آزاد پیروی می‌کردند، گردید.

در این شکی نیست که نظام اقتصاد بازار محاسن و معایب زیادی دارد که ما نمی‌توانیم مفصل روی منافع و مضار آن بحث کنیم اما جدی‌ترین نقدی که از جانب صاحب‌نظران اقتصادی بر این نوع نظام اقتصادی وارد است و ایضا داده تاریخی و نشانه‌های تجربی هم نشان می‌دهد این است که اقتصاد بازار آزاد در کشورهای جهان سوم (ممالک توسعه نیافته) بیکاری و فقر را بیشتر و یا دست کم به همان حالتی که است نگهداشته و در حالت بالاترین قرار می‌دهد و در طرف دیگر، برای سرمایه‌داران پول‌های هنگفت و ثروت شگفت‌انگیزی را می‌آورد که ما در یک و نیم دهه‌ی اخیر نمونه‌های عینی آن را در افغانستان به چشم سر می‌بینیم. امروزه اقتصاد بازار آزاد دقیقن یکی را تاج بر سر نهاده و دیگری را ریسمان ذلت و خواری برگردن نهاده است. داده‌های تاریخی و تجارب عینی نشان می‌دهد که پیروی از این نظام در کشورهای فقیر کمر کارگر را خم کرده و بر گرده دولت‌ها فشار وارد می‌کند، جامعه را آبدستن بحران‌های بیکاری و بی‌ثباتی می‌کند و به همین دلیل است که نابرابری اقتصادی به شکل گسترده‌ی آن در کشورها واقعیتی است که جای بحث ندارد. با این وجود، من فکر می‌کنم که برای کشوری نظیر افغانستان نظام اقتصادی بازار آزاد متناسب نبوده و به کاهش و کم‌رنگ ساختن بحران بیکاری کمک نمی‌کند. نیاز است تا دولت در استفاده از نوع نظام اقتصادی تجدید نظر نماید. پیروی از نظام اقتصاد متمرکز و دولتی که دارایی شخصی را مردود شمرده و خواهان توزیع ثروت و قدرت بصورت متعادل در سراسر جامعه است و به حکومت حق نظارت بر دارایی را می‌دهد، می‌تواند گزینه‌ی مناسب‌تر باشد.

رهبران ساختارهای سیاسی دارای مشتریان متعدد بوده و هر یکی می‌خواهند با استفاده بیشتر یکی از منابع برونی را در خدمت اهداف سیاسی‌اش داشته و از آن به عنوان گاو شیری استفاده روزمره نمایند. این وضعیت تنها در مرکز قابل رویت نبوده، بلکه از مراکز همانند دواپر بهم پیوسته، تا اقضا نقاط کشور و به ویژه در دهات نیز مشتریان را ردیابی و انتخاب می‌نمایند.

موجودیت حامیان مرکز ساختارها به هر اندازه توسعه یافته و قابل توجه گردد، میزان توجه برونی نیز افزایش یافته و سرمایه‌گذاری مخفی روی آن‌را افزایش می‌دهد. رهبران ساختارها مدام در رفع توقعات با مدارهایش درگیر بوده و در جلب اعتماد مدارها که مغرضانه و سودجویانه و همانند عمل می‌نمایند، دچار مشکل می‌باشد. فرار رهبران مدارهایی دور از مرکز و قرار گرفتن در مدار ساختار دیگر، در این کشور یک امر معمول بوده و کمتر نخبه روستایی است که در جریان چهل سال اخیر چندین مرکز و مدار را عبور نکرده باشد.

منازعات به هر اندازه توسعه نماید، به همان سطح مدارها به شکل خودجوش بر مبنای منافع رهبران‌شان در مرکز خود را انسجام میدهند. بدین طریق نفوذ مرکز بر مدارها گسترش یافته و چندین دواپر متحدالمرکز به نفع مرکز در روستاها، شهرها و حتا برون از کشور درون پناهندگان و پناهجویان به وجود می‌آید. به هر اندازه مدارها از مرکز تطمیع گردد، به همان میزان مدارها از وفاداری به مرکز جانب‌داری می‌نمایند، ورنه به دنبال فرصت بوده و با بررسی اوضاع، و شیوه‌های دیگر یارگیری را مطالعه و گزینه‌های دیگر را انتخاب می‌نمایند.

ادامه دارد...

برگی از تاریخ

۲۲ حوت ۱۳۷۳ و روزهای دشوار مردم غرب کابل

"مسعود که می‌خواست پیش از این که طالبان غرب کابل را اشغال کنند، آن را به تصرف خود درآورد، به تاریخ ۱۵ حوت حملات شدیدی را بر مراکز حزب وحدت آغاز کرد. در این جنگ شدید که طالبان چند کیلومتر آن طرف‌تر در تپه‌های خیرآباد و ریشخور به تماشا نشسته بودند، فشار سختی بر نیروهای آقای مزاری وارد شد. آقای مزاری در مصاحبه با بی بی سی از حمله‌ی موشکی با استفاده از موشک اسکاد توسط جنرال دوستم، مسعود را تهدید نموده گفت: "از جنرال دوستم خواستم که مسعود زیاد شرارت می‌کند. جبل‌السراج، چاریکار و خیرخانه را بزند که جنرال هم آمادگی خود را نشان داد. اگر شرارت مسعود کم نشد، می‌گویم: که اسکاد را شلیک کند." بی بی سی، برنامه شامگاهی، ۱۵ حوت ۱۳۷۳، ولی جنرال دوستم از دور دستی بر آتش داشت و به کمک آقای مزاری نشنفت.

فشار مسعود در جنگ با نیروهای آقای مزاری از زمین و هوا شدت بیشتر یافت. چون آقای مزاری احساس نمود که دیگر نیروهای وی تاب مقاومت در برابر حملات نیروهای مسعود را ندارد، به خلع سلاح نیروهای حزب وحدت موافقه نمود و از طالبان خواست تا وارد غرب کابل شده، آنجا را تحت تصرف خود گرفته، علیه مسعود و ربانی و سیاف وارد عمل شوند. شهید مزاری می‌خواست اگر غرب کابل سقوط کند، باید به دست طالبان سقوط کند نه به دست مسعود. مزاری می‌دانست که بخشی از طالبان همان وهابی‌هایی بودند که مردم هزاره و در مجموع، شیعه را مسلمان نمی‌دانستند. ولی چون آمادگی حمله به مسعود بودند، آقای مزاری بهای سنگینی پرداخته حاضر شد، تا طالبان به غرب کابل داخل شده، نیروهای حزب وحدت را خلع سلاح نمایند به شرطی که مسعود و ربانی را شکست بدهند. لذا طالبان سریع با موافقت آقای مزاری مبنی بر خلع سلاح نظامیان حزب وحدت، به تاریخ ۱۷ حوت به غرب کابل داخل شده، نیروهای حزب وحدت را خلع سلاح کردند و نیز به خلع سلاح جنبشی‌ها که پس از فرار گلبدین حکمتیار به سوی سربوی و لغمان، به غرب کابل در پناه آقای مزاری آمده بودند، اقدام کردند و جنبشی‌ها را دستگیر نموده، نزد رهبر خود یعنی ملامحمد عمر به قندهار فرستادند و بسیاری از نیروهای حزب وحدت هم توسط طالبان خلع سلاح گردیدند. در این تحركات و جابه‌جایی‌ها و تسلیم‌گیری اسلحه حزب وحدت، توسط طالبان، بین نیروهای مسعود و طالبان، در حوالی چهل ستون و نزدیکی‌های دارالامان جنگ سختی در گرفت که طالبان شکست خورده به ریشخور و تپه‌های خیرآباد، عقب‌نشینی کردند. فشار مسعود هم‌چنان بر نیروهای مزاری ادامه یافت. آقای مزاری طی نامه‌ی از ملابورجان قوماندانی عمومی طالبان در محاذ کابل خواست که اسلحه‌ی حزب وحدت را پس بدهند تا نیروهای حزب وحدت توان مقابله با حملات مسعود را داشته باشند. مگر طالبان نپذیرفته به خلع سلاح عمومی حزب وحدت پافشاری کردند. متن نامه‌ی آقای مزاری به ملابورجان عکس برداری شده و با امضای آقای مزاری در کتاب "سال‌های تجاوز و مقاومت" نوشته محمداکرام اندیشمندان، این‌گونه چاپ و نشر گردیده است:

بسمه تعالی

جناب آقای ملا بورجان! السلام علیکم و...

قبلن به شما گفتم که شما از سنگرهای ما دفاع نمی‌توانید. حالا هم حاضریم که شما سلاح‌های ما را در اختیار ما بگذارید، که از مردم ما دفاع کنیم. حاضر هستیم که با همین مردم، جبهه‌ی دفاعی در مقابل شورای نظار ربانی تشکیل بدهیم. هیئت ما خدمت می‌رسد. مواضع خویش را اعلام دارید، که آن‌ها غرب کابل را تصرف می‌کنند.

عبدالعلی مزاری، ۱۳۷۳/۱۲/۲۰"

ادامه در شماره بعدی...

منبع: خاطرات من (برهه‌ی حساسی از تاریخ)، نویسنده:

سید محمدعلی جاوید، انتشارات نگار، چاپ اول زمستان

۱۳۹۵، صص ۵۴۶ و ۵۴۷

اندکی عشق؛ در میان جنگ و منازعه



معمولاً در کشورهای توسعه نیافته مانند افغانستان که مردمش درگیر جنگ، منازعه و هزار بدبختی دیگر است، عواطف و احساسات جایش را در زندگی مردم گم کرده است. به قول معروف شهروندان این کشورها آنقدر مصروف جنگ و دیدن صحنه‌های جنگی‌اند که جنبه‌های مثبت زندگی را فراموش کرده‌اند. در این گونه کشورها غم شکم و امنیت بزرگترین دغدغه‌ی مردم شده است.

با این حال و با تمام مشکلات و چالش‌های فراروی مردم اما هنوز امیدواری برای رسیدن روزی وجود دارد تا مردمان کشور دور از دغدغه‌ی جنگ و امنیت، با خاطری آرام و آسوده دست همسر، فرزند، مادر، خواهر یا معشوق‌شان را گرفته و در کوچه پس کوچه‌های شهر عاشقانه قدم بزنند. شاید در دهات دوردست کشور این امر ناممکن یا برای مدت زمان طولانی اتفاق نیفتد ولی حداقل در کلان شهرها و پایتخت ممکن است شاهد فرارسیدن چنین روزهایی باشیم.

قد کشیدن و بزرگ شدن در فضای جنگی چنان بر روح و روان مردم تأثیر گذاشته است که فراموش کرده‌اند زندگی تنها به سیر کردن شکم و داشتن پناهگاه خلاصه نمی‌شود. حتماً حیوان هم نیاز به مهر و عاطفه دارد چه برسد به انسان که وجودش سرشار از عشق، مهربانی و عطف است. دغدغه‌های زندگی افغانی که فقط با پول حل می‌شود باعث شده تا دید مردم به چیزهایی مانند عشق، تفریح، شادی و... تغییر کرده و هر کدام را با پول سنجش کنند. در حالی که عشق را می‌توان در کلبه‌ی محقرانه و با کمترین امکانات نیز آورد. شاد زیستن نیازی به پول ندارد، فقط هنر می‌خواهد. با همان غذای اندک و خانه‌ی کوچک نیز می‌توان زندگی مملو از عشق برای خود به ارمغان آورد.

اما آژاردهنده این است که برخی از مردان افغانستانی فکر می‌کنند با مهر ورزیدن به فرزند یا همسر چیزی از آنها کم می‌شود. این مساله بیشتر بین مردمان پشتون تبار رواج پیدا کرده ولی در بین دیگر اقوام تا حدودی حل شده است. یکی از دوستانم در فضایی که تقریباً بیشتر کارمندان پشتون تبار بودند، کار می‌کرد. او از کار کردن در آن فضا روایت‌ها داشت. داستان‌های تلخی که روح و روان آدمی را می‌آزارد. او می‌گفت یکی از همکارانش که پسر نسبت جوانی

بود از ترس این که عاشق نشود، سوی هیچ دختری نمی‌دید، زیرا می‌دانست که اگر عاشق شود به هیچ وجه موفق نخواهد شد تا با دختر مورد نظرش ازدواج کند زیرا در قوم او رسم است تا پدر و مادر و بزرگان فامیل برای پسرشان، همسر انتخاب کنند، یا به عبارت دیگر برای خودشان عروس انتخاب کنند.

هنوز هم کسانی هستند که چهره‌ی همسرشان را حتا تا یک ماه پس از ازدواج هم نمی‌بینند. در حالی که دوران نامزادی، دوران شناخت است و هر زوجی در این دوران باید با هم باشند تا در مورد اخلاق، شخصیت، رفتار، سلیقه و... طرفش بدانند. ممکن است یکی از طرفین بنا به معیاراتی که برای همسر آینده‌اش، نزد خودش دارد، نخواهد با فردی که نامزدش است زندگی کند. برای حل این کار بهترین راه جدا شدن در دوره‌ی نامزادی است، تا این که پس از ازدواج و چند سال زندگی مشترک از هم جدا شوند. طلاق پس از ازدواج ممکن است زندگی فرزندان‌شان را تباہ کند. گاهی ممکن است به دشمنی‌های فامیلی و قومی و حتا کشت و کشتار بیانجامد.

با در نظر گرفتن تمام این مسایل اکنون می‌بینیم که عشق و عاطفه جایش را بین مردم یا حداقل قشر جوان باز کرده است. از روز عشق در شهرهای کشور تجلیل می‌شود. جوانان اعم از پسر و دختر شاخه‌های گل و تحایف به معشوق‌شان می‌خرند. این معشوق ممکن است نامزد، همسر یا کسی باشد که به عنوان همسر آینده‌اش او را انتخاب کرده است. حتا در مواردی شاهد بودم که پدری به پاس زحمات و عشق همسرش، برای

قد کشیدن و بزرگ شدن در فضای جنگی چنان بر روح و روان مردم تأثیر گذاشته است که

فراموش کرده‌اند زندگی تنها به سیر کردن شکم و داشتن پناهگاه خلاصه نمی‌شود. حتا حیوان

هم نیاز به مهر و عاطفه دارد چه برسد به انسان که وجودش سرشار از عشق، مهربانی و

عطف است. دغدغه‌های زندگی افغانی که فقط با پول حل می‌شود باعث شده تا دید مردم

به چیزهایی مانند عشق، تفریح، شادی و... تغییر کرده و هر کدام را با پول سنجش کنند. در

حالی که عشق را می‌توان در کلبه‌ی محقرانه و با کمترین امکانات نیز آورد. شاد زیستن نیازی

به پول ندارد، فقط هنر می‌خواهد. با همان غذای اندک و خانه‌ی کوچک نیز می‌توان زندگی

مملو از عشق برای خود به ارمغان آورد.

فرزندانش نیز تحفه و شاخه‌های گل هدیه داد. نهادینه کردن این فرهنگ‌های دوستدوستی در فضای جنگی مانند افغانستان خیلی امیدوارکننده است. چه عیبی دارد در کشوری که روزانه بیش از ۵۰ نفر بر اثر شلیک گلوله یا انفجار بمب جان‌شان را از دست می‌دهند، مردی به دختر مورد علاقه‌اش یا همسرش، یا حتا والدین و خواهر و برادرش گلی هدیه دهد؟ آیا خلق کردن چنین فضای قشنگی در این وحشت‌کده کار زشتی است؟

در این میان افراد منفی‌نگر هم هستند که سر این موضوعات خُردگیری می‌کنند. یکی می‌گوید این فرهنگ وارداتی است، یکی می‌گوید که در کشوری که کس نانی برای سیر کردن شکمش ندارد عشق دیگر چه دردی را دوا می‌کند؟ در حالی که عشق درمان خیلی از دردهاست. برای دوست داشتن لازم نیست قیمتی بپردازد، فقط باید کمی هنر داشته باشی. کسانی که امکانات لازم برای یک زندگی مرفه را ندارند حداقل با حس تعاون، دوستی و مشارکت می‌توانند با همسرش برخورد کرده تا حداقل این‌گونه نیاز عاطفی او را فراهم آورد. اما متأسفانه برخی‌ها در کنار این که نیازهای مادی همسرشان را نمی‌توانند برآورده کنند، با بهانه‌گیری، نق زدن و جنگ و جدل، نیازهای روحی و عاطفی وی را نیز نه تنها فراهم نکرده بلکه باعث اذیت و آزار همسرشان نیز می‌شوند.

چه فرقی می‌کند در میان این همه فرهنگ غلط که از کشورهای دیگر به افغانستان وارد شده، یک فرهنگ زیبا مانند عشق ورزیدن نیز وارد شود؟ کسانی که می‌گویند تجلیل از روز عشق یک فرهنگ وارداتی است، آیا عشق ورزیدن مختص انسان غربی است؟ چرا با انجام دادن کوچک‌ترین کارها زندگی زیباتری برای‌مان درست نکنیم. می‌توانیم با مصرف کردن حداکثر صد افغانی در ماه، کسی را که دوستش داریم شاد کنیم. می‌توانیم با یک کلام زیبا دید فرزندانمان را نسبت به زندگی تغییر دهیم. می‌توانیم با آغوش کشیدن فرزندانمان حتا برای لحظه‌ی امنیت برایش فراهم کرد. پس بیاید عاشق زندگی کنیم، شاید عشق ورزیدن تنها کاری‌ست که برای بهتر زیستن در جهان امروزی از دست‌مان ساخته است!

به جای سرکوب دیگران، به فکر اصلاح خود باشیم!

م. آزاده

در کشور ما رسم شده تا همه ذره‌بین به دست دنبال کم و کاستی‌های دیگران برویم، در حالی که سر تا پا وجود خودمان پوشیده از عیب‌هاست. وقتی در جمعی وارد می‌شویم متوجه می‌شوید که چقدر در قبال همدیگر نظر منفی داریم. هر کسی تلاش بر این دارد تا برای بزرگ جلوه دادن خودش، کس دیگری را خُرد کند یا برای پرده‌پوشی بر عیب خودش، دیگری را مضمون قرار دهد.

رسم سرکوب کردن در کشور ما بسیار عام و فراگیر شده است، تا حدی که مقام‌های بزرگ دولتی، فرهنگی و سیاسی کشور نیز به این مرض لاعلاج مبتلا شده‌اند. ملامت کردن همدیگر در کشور ما در حالی رواج پیدا کرده است که کشور در بدترین حالت ممکن قرار دارد. هیچ چیزی سر جایش نیست و کسی هم نیست تا خودش را در این قسمت مسؤل و پاسخگو بداند.

این روزها که در آستانه‌ی بیست و دومین سالگرد شهادت شهید مزاری قرار داریم به خوبی شاهد هستیم که از شهروندان عادی کشور گرفته تا سیاستمداران، همه و همه با استفاده از این فرصت طلایی چگونه در پی مقصر نشان دادن همدیگر و پنهان کردن کم کاری‌های خودشان هستند. رهبران و گروه‌های هزاره‌گی با تجلیل کردن پیاپی از سالگرد شهید وحدت ملی، می‌کوشند تا همدیگر را در چشم مردم و حکومت تخریب کنند.

روز جمعه ششم حوت برنامه‌ی به مناسبت بیست و دومین سالگرد شهادت شهید مزاری از سوی آقای محقق معاون دوم ریاست اجراییه‌ی کنو، برگزار شد. در این مراسم از حکومت کنونی و قبلی به دلیل عملی نکردن وعده‌هایشان انتقاد کرد. او گفت که نیاز است تا به مناطق مرکزی توجه بیشتر صورت گیرد، در ادامه‌ی صحبت‌هایش گفته است که تعدیل واحدهای اداری هنوز هم تحقق نیافته و طرح جامع بازسازی و امنیتی که از سوی حکومت وحدت ملی مطرح شده بود، تحقق نیافته است. آقای محقق خطاب به رهبران حکومت وحدت ملی گفته است که آنها باید تلاش کنند که به خواست‌های مردم رسیدگی کنند و نگذارند مردم بیشتر از این تحقیر گردند.

معاون دوم ریاست اجراییه افزود که پس از سقوط طالبان به دلیل این که هزاره‌جات در گذشته در تقسیم‌بندی ولسوالی‌ها مظلوم واقع شده بود، یک سلسله تعهدات به خصوص ایجاد چهار ولایت و ۵۲ واحد اداری جدید در مناطق مرکزی داده شد که قسمت بزرگی از این تعهدات تاکنون عملی نشده است. با توجه به این گفته‌های آقای محقق، وی گلایه‌های زیادی از حکومت دارد. سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آقای محقق وقتی از حکومت این همه شکایت دارد، خودش دقیقاً چه کارهایی کرده است؟ آیا او در این مدتی که منیحت معاون دوم ریاست اجرایی کار کرده است، آیا اقدام قابل توجهی انجام داده که برای مردم مفید تمام شده است؟ آیا در این سال‌های متعددی که خودش را به عنوان رهبر و جانشین شهید مزاری تلقی کرده است، کاری کرده است که مطابق خط و مشی مزاری باشد؟

همین‌طور رئیس اجراییه و رئیس جمهور هم بخاطر پنهان کردن ضعف‌هایشان دست به اقدامات حاشیه‌ی زده و به مردم کتابخانه و مدال به نام شهید مزاری وعده شده‌اند. در حالی که مشکل مردم ما اکنون کتابخانه و مدال نیست، مردم با مشکلات و چالش‌های بزرگتری دست‌وپنجه نرم می‌کنند که حاکمان حکومت از آنها چشم‌پوشی می‌کنند.

یک جامعه در صورتی ساخته می‌شود که مردمان و حاکمانش به در قدم نخست به فکر اصلاح خود باشند. زیرا جامعه با حضور افراد ساخته می‌شود و افراد است که خانواده، اجتماع و در نهایت کشور را می‌سازد. اگر شهروندان و حاکمان کشور ما خودشان را اصلاح کنند در آن صورت لازم نیست به فکر سرکوب همدیگر باشند، زیرا جامعه‌ی که افراد اصلاح شده داشته باشد، خود به خود ساخته می‌شود.